

نسل‌ها، گفتمان‌ها و امنیت: چارچوبی فرهنگی برای امنیت در ایران

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۳/۲

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۵/۲۹

مهدی میرمحمدی *

چکیده

مقاله حاضر به دنبال تبیین نسبت فرهنگ و امنیت نظام جمهوری اسلامی ایران است. مسئله اصلی نویسنده آن است که فرهنگ چگونه در شکل‌گیری امنیت نظام‌های سیاسی نقش آفرینی می‌کند. نویسنده در پاسخ به این سؤال مدعی است فرهنگ کنش‌گر نیست و تأثیر آن بر امنیت از ره‌گذر گفتمان‌ها و نسل‌های انسانی حاصل می‌شود. بر اساس چارچوب نظری ارائه‌شده در این مقاله، امنیت نظام سیاسی اساساً محصول سازگاری میان گفتمان‌های فرهنگی حاکم بر دولت، نسل زنده و نسل‌های پیشین است و ناسازگاری میان این سه گفتمان نیز منشأ ناامنی و بی‌ثباتی معرفی می‌شود. نویسنده بر آن است که این چارچوب نظری به خوبی امنیت نظام جمهوری اسلامی ایران را تبیین می‌کند و بر این اساس، پیشنهاد‌های سیاست‌گذارانه‌ای در حوزه امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران ارائه کرده است.

کلیدواژه‌ها: فرهنگ، امنیت، گفتمان، نسل، دولت، گفتمان معیار، جمهوری اسلامی ایران

* دانش‌آموخته دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه تهران

فصلنامه مطالعات راهبردی • سال هجدهم • شماره دوم • تابستان ۱۳۹۴ • شماره مسلسل ۶۸

مقدمه

نگاه فرهنگی به امنیت یکی از رویکردهای غالب در کنش‌های گفتاری رهبران نظام جمهوری اسلامی ایران طی سه دهه گذشته بوده است؛ به گونه‌ای که در دیدگاه امام خمینی (ره) و مقام معظم رهبری، فرهنگ بنیان اصلی امنیت جامعه به شمار می‌آید. از نظر امام خمینی (ره) فرهنگ مبدأ همه خوشبختی‌ها و بدبختی‌های ملت است (صحیفه نور، ج ۱: ۲۷۳) و انحراف در فرهنگ ریشه سایر انحرافات به شمار می‌آید (صحیفه نور، ج ۱۷: ۲ و ۳). ایشان فرهنگ را زیربنای جامعه می‌دانند و در مقایسه فرهنگ و اقتصاد برآنند که «نظر ما به اقتصاد نیست مگر به طور یک آلت، نظر ما به فرهنگ اسلامی است» (صحیفه، ج ۷: ۷۲). امام خمینی (ره) رأس همه نقص‌ها و آسیب‌پذیری‌ها را نیز آسیب‌پذیری فرهنگی می‌داند و تأکید می‌کند که «نقصه‌ها را همه با هم باید رفع کنیم که در رأس آن‌ها فرهنگ است. فرهنگ اساس ملت است، اساس ملیت یک ملت است، اساس استقلال یک ملت است» (صحیفه نور، ج ۶: ۹۴). در کنش‌های گفتاری مقام معظم رهبری نیز فرهنگ یکی از پایه‌های اساسی قدرت و اقتدار ملی است. از نظر ایشان، قدرت یک ملت بر سه عنصر اقتصاد، فرهنگ و علم و دانش استوار است و البته فرهنگ از اقتصاد مهم‌تر است، چراکه در دیدگاه ایشان فرهنگ به مثابه هوایی است که یک ملت در آن تنفس می‌کنند و الهام‌بخش مردم در کنش‌ها و اعمال آن‌هاست (سخنرانی در ۹۳/۱/۱ در حرم رضوی). به عبارت دیگر، می‌توان گفت از نظر مقام معظم رهبری فرهنگ زمینه و بافتاری است که تمامی کنش‌های معنادار یک ملت در درون آن و تحت تأثیر آن شکل می‌گیرد. فرهنگ به مثابه بنیان امنیت، بار دیگر پس از برجام در کنش‌های گفتاری رهبری پررنگ شده و ایشان با کلیدواژه نفوذ به مثابه زمینه‌ساز تغییر آرمان‌ها و ارزش‌ها، به آن اشاره کرده و با تأکید بر ماهیت نرم تهدید نفوذ (سخنرانی در جمع فرماندهان بسیج، ۹۴/۹/۴)، ضمن بازشناسی انواع نفوذ، نفوذ فرهنگی و سیاسی را خطرناک‌تر از نفوذ اقتصادی و حتی امنیتی می‌دانند (سخنرانی در جمع فرماندهان سپاه، ۹۴/۶/۲۵).

ارجاعات فوق به کنش‌های گفتاری رهبران جمهوری اسلامی ایران که نمونه‌هایی اندک از خیل گزاره‌های مرتبط با نقش فرهنگ در کنش‌های کارگزاران نظام جمهوری اسلامی است، به خوبی نشان می‌دهند رویکرد جمهوری اسلامی ایران به امنیت، فرهنگ پایه است. فرهنگ‌پایگی

امنیت در رویکرد جمهوری اسلامی ایران باعث شده دستور کار پژوهشی مطالعات امنیتی بومی نیز به این سمت سوق پیدا کند که از نمونه‌های متقدم آن اختصاص یکی از اولین شماره‌های فصلنامه مطالعات راهبردی در سال ۱۳۷۸ به «فرهنگ و امنیت در جمهوری اسلامی ایران» است. البته، توجه به فرهنگ به مثابه متغیر اصلی در امنیت، در اکثر پژوهش‌های آکادمیک بومی مشاهده می‌شود. برای مثال، تهامی (۱۳۸۴: ۸۶، ۲۷۰)، ره‌پیک (۱۳۸۷)، جهان‌بزرگی (۱۳۸۸)، عبدالله‌خانی (۱۳۹۲)، قاسمی (۱۳۹۱) و خسروی (۱۳۹۱)، برخی از آثاری هستند که در طول دو دهه اخیر فرهنگ را متغیری مهم در امنیت ملی معرفی کرده‌اند. حتی برخی از آثار تلاش کرده‌اند نگرش فرهنگ‌پایه به امنیت ملی را در عرصه سیاست خارجی نیز توسعه دهند که نمونه اخیر آن کتاب مشترک دهقانی فیروزآبادی و وهاب‌پور (۱۳۹۲) با عنوان «امنیت هستی‌شناختی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران» است.

اگرچه آثار مورد اشاره، تلاش سترگی برای نشان‌دادن نقش فرهنگ و عناصر معنایی در امنیت ملی داشته‌اند، اما اکثر آن‌ها در ارائه چارچوب نظری عام برای تبیین نقش و جایگاه عناصر فرهنگی در امنیت ملی و مهم‌تر از آن چگونگی تأمین یا تهدید امنیت ملی از ناحیه فرهنگ، دچار ضعف بوده‌اند. البته، برخی از آن‌ها مانند خسروی (۱۳۹۱) یا کریمی مله و بابایی (۱۳۹۰)، تلاش کرده‌اند رویکردی نو به امنیت بر پایه تحلیل کنش‌های گفتاری رهبران جمهوری اسلامی بازنمایی کنند، اما بیشتر در سطح توصیف گفتمان یا بیان مبانی فرانظری باقی مانده‌اند. حتی فراتر از آن، می‌توان مدعی شد اکثر امنیت‌پژوهی‌های بومی برای نشان‌دادن نقش فرهنگ، صرفاً تلاشی برای گفتمان‌سازی و بیان مبانی فرانظری بوده‌اند نه نظریه‌پردازی یا فرضیه‌سازی. از سوی دیگر، اغلب آثاری که از فرهنگ به مثابه عاملی مهم در امنیت ملی نام برده‌اند، دچار شیء‌وارگی‌اند (سیبون، ۱۳۹۳: ۱۸) و فرهنگ را به جای آنکه به مثابه شرایط کنش در نظر بگیرند، به غلط عامل یا کنش‌گر به شمار آورده‌اند. به طور کلی، به نظر می‌رسد مهم‌ترین نقطه ضعف این آثار، غفلت در ارائه چارچوب عمل‌گرایانه و ابطال‌پذیر است که امکان نقد آن نیز فراهم باشد. اکثر ادبیات تولیدشده که تلاش کرده‌اند با نگاهی بومی به نقش فرهنگ در امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران بپردازند، با دیدگاهی اعتقادی به کنش‌های گفتاری مرتبط با نقش فرهنگ در امنیت پرداخته‌اند و واضح است که در چنین بافتاری امکان

نقد فراهم نخواهد بود. در عین حال، مفهوم‌پردازی امنیت فرهنگی در ایران عمدتاً از فرجام‌شناسی کارکردی نیز رنج می‌برد (سیبون، ۱۳۹۳: ۱۹)؛ بدین معنی که کوشیده‌اند نقش فرهنگ در امنیت را با تشریح شرایطی مانند گسست از ارزش‌ها و تضعیف هنجارها و ارزش‌های فرهنگی بومی، بازنمایی کنند. این در حالی است که تهاجم فرهنگی یا تضعیف ارزش‌ها و هنجارهای بومی، خود معلول دیگ علت‌ها و فرایندهاست و تحلیل فرهنگی امنیت بر اساس معلول، روش اشتباه و غلطی است و نمی‌توان از پیامد یا نتایج به ارائه تبیین علی از نقش فرهنگ در امنیت پرداخت. از سوی دیگر، تنها به شرح کلی و بنیادین مفهوم امنیت فرهنگی یا نقش فرهنگ در امنیت بسنده کرده‌اند و الگویی عملی که با تدقیق نظر در آن بتوان سیاست‌های فرهنگی خاص برای امنیت ملی استخراج کرد، ارائه نشده است. همچنین، کلی‌گویی و استناد ارزش‌مدارانه به گزاره‌های بنیادین، معیار ابطال‌پذیری را نادیده گرفته است. برای مثال، گزاره «فرهنگ دژ حیات یک ملت است» (جهان‌بزرگی، ۱۳۸۸: ۱۲۴)، به هیچ روی قابلیت ابطال ندارد و اساساً امکان نقد آن نیز نیست؛ مگر می‌شود ملتی را بدون فرهنگ تصور کرد؟ البته، شاید بتوان گفت یکی از دلایل ابطال‌ناپذیری یا بی‌توجهی به این معیار، سطح فرائضی مباحث باشد، چراکه ابطال‌پذیری به مثابه معیار علمی، در سطح نظریه و فرضیه مبتنی بر شواهد عینی و تجربی بازتاب می‌یابد.

یکی دیگر از نقاط ضعف امنیت‌پژوهی فرهنگی، این است که عمدتاً توسط نویسندگان متعلق به جامعه معرفتی علوم سیاسی و روابط بین‌الملل به رشته تحریر درآمده‌اند و از این رو، چشم‌انداز نظری بحث‌ها بدون ارجاع به مبانی اجتماعی و فرهنگی بوده و بیشتر بر رویکردهای روابط بین‌الملل و علوم سیاسی مبتنی بوده‌اند.^۱ این واقعیت سبب شده نویسندگان با نگاه امنیتی به فرهنگ بنگرند. به عبارت دیگر، در اکثر موارد فرهنگ را دارای بنیادهای امنیتی فرض کرده‌اند. این در حالی است که دست کم در کنش‌های گفتاری رهبران جمهوری اسلامی ایران و گفتمان انقلاب اسلامی، امنیت دارای بنیاد فرهنگی است نه آنکه فرهنگ بر

۱. این ایراد دست کم تا جایی که به تحصیلات و رویه پژوهشی نویسنده مربوط می‌شود، در خصوص این مقاله نیز وارد است. با وجود این، نویسنده تلاش کرده با نگاهی فرهنگی-اجتماعی به چیستی و چگونگی امنیت پردازد.

امنیت استوار باشد. به عبارت دیگر، از لحاظ هستی‌شناختی، این امنیت نیست که بر فرهنگ تقدم دارد، بلکه فرهنگ است که مقدم بر امنیت می‌باشد.

هرچند امنیت‌پژوهی بومی به درستی نقش فرهنگ به مثابه بنیان امنیت در جمهوری اسلامی ایران را درک کرده، اما به هر دلیل، تا کنون چارچوبی عمل‌گرایانه برای سیاست‌گذاری فرهنگی امنیت ملی بازنمایی نشده است. نوشتار حاضر با درک این خلأ، تلاش می‌کند با نگاهی عمل‌گرایانه، نقش و جایگاه فرهنگ در امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران را بررسی نموده و روند تأثیر فرهنگ بر امنیت ملی را در قالب ارتباط متقابل سه متغیر نسل، گفتمان و دولت نشان دهد. در عین حال از دیدگاه نویسنده، فرهنگ به لحاظ هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی مقدم بر امنیت است و در تمام ابعاد، بنیان آن به شمار می‌آید. نویسنده با پذیرفتن نقش بنیادین فرهنگ در امنیت ملی به دنبال پاسخ به سؤالات زیر است:

۱. وضعیت امن در یک کشور یا جامعه چیست؟
 ۲. تهدید امنیتی چیست؟
 ۳. سازوکار تأمین امنیت ملی چگونه است؟
- فرضیه‌های تحقیق نیز به ترتیب عبارت‌اند از:
۱. وضعیت امن محصول سازگاری و همبستگی گفتمان فرهنگی نسل جاری با گفتمان معیار (گفتمان به ارث رسیده از نسل‌های پیشین) و گفتمان فرهنگی رسمی است.
 ۲. تهدید امنیتی شامل هر پدیده یا کنشی است که منجر به شکاف میان گفتمان حاکم بر نسل جاری با گفتمان رسمی و یا گفتمان معیار شود.
 ۳. فرهنگ به مثابه برساخته اجتماعی - تاریخی هر ملت، از طریق تدوام یکپارچگی و پویایی بین نسلی و تعریف معیارهای مشروعیت‌بخشی و مشروعیت‌زدایی، امنیت ملی را در جامعه تأمین می‌کند.

بر این اساس، بخش اول مقاله به مفهوم‌پردازی فرهنگ به مثابه گفتمان اختصاص دارد. بخش دوم چستی و چگونگی امنیت را در تعامل نسل‌ها و گفتمان‌ها بازشناسی می‌کند. بخش سوم به برداشت از امنیت در نظام جمهوری اسلامی ایران اشاره می‌کند. بخش چهارم مقاله نیز به کاربست چارچوب نظری ارائه‌شده در تاریخ معاصر ایران (از سال ۱۳۴۲ تا ۱۳۸۸) اختصاص دارد.

الف. فرهنگ به مثابه گفتمان

در علوم اجتماعی، منظور از فرهنگ تمام چیزهایی است که در جامعه انسانی به شیوه اجتماعی از فردی به فرد دیگر منتقل می‌شوند. بنابراین، فرهنگ واژه کلی برای اشاره به ابعاد نمادین و آموخته جامعه انسانی است (Marshal, 1998: 137). فرهنگ مجموعه پیچیده‌ای است که دربرگیرنده دانستنی‌ها، اعتقادات، هنرها، اخلاقیات، قوانین و هر گونه توانایی دیگری است که انسان به عنوان عضوی از جامعه به دست می‌آورد (وٹوقی و نیک‌خلق، ۱۳۷۵). با توجه به ویژگی اجتماعی فرهنگ باید گفت فرهنگ ساخته اجتماع است. این اجتماع انسان‌هاست که فرهنگ را خلق می‌کند و سپس از انسانی به انسان دیگر یا از گروهی از انسان‌ها به گروهی دیگر منتقل می‌شود. بدین ترتیب، می‌توان گفت فرهنگ در واقع عاملی تعریف‌کننده در سبک زندگی، برداشت‌ها و طرز تفکر افراد است که از طریق فرایند تعاملات اجتماعی ایجاد می‌شود و هم‌زمان انتقال می‌یابد. فرهنگ به مثابه برساخته اجتماعی، ما را به این نکته رهنمون می‌کند که کارگزارانی آن را برساخته‌اند. این کارگزاران تکوین‌گر، نسل زنده و فعال هر جامعه در دوره‌های تاریخی مشخص است. در واقع، فرهنگ هر ملت محصول کنش‌ها و واکنش‌های اجتماعی یا اجتماعی‌شده کنش‌گرانی است که کنش‌های پنداری، رفتاری، گفتاری و نوشتاری آن‌ها بر ابعاد مادی و معنایی زندگی اجتماعی تأثیر گذاشته است. بنابراین، می‌توان فرهنگ را پدیده‌ای تاریخی - اجتماعی به شمار آورد؛ چیزی که محصول انباشت کنش‌های اجتماعی نسل‌های پی‌درپی و انتقال بین نسلی برساخته‌های یک نسل به نسل‌های بعدی در بستر تاریخی است.

فرهنگ به مثابه بافتار تکوین‌گر، با تعیین و تعریف ارزش‌ها، ضد ارزش‌ها و قواعد کنش، چندین پیامد بنیادین بر فرد و جامعه دارد. از یک طرف، پدیده‌های مشروع و نامشروع اجتماعی و حتی فردی را تعیین می‌کند و از سوی دیگر، با برساختن نوع خاصی از بافتار اجتماعی به هویت فردی و جمعی افراد شکل می‌دهد. البته، فرهنگ عامل یا کنش‌گر نیست، چراکه ابزار لازم برای تصمیم‌گیری و عمل بر مبنای آن را ندارد (سیبون، ۱۳۹۳: ۱۶). از این رو، شاید بتوان گفت فرهنگ هر ملت در یک بستر زمانی، در قالب گفتمان مسلط حاکم بر جامعه متبلور می‌شود. در واقع، محصول کنش‌های فرهنگی هر نسل در گفتمان آن بازتاب می‌یابد و آنچه از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود، همان گفتمان فرهنگی است. گفتمان‌ها محصول بافتار فرهنگی -

اجتماعی‌اند، بدین معنی که از لحاظ هستی‌شناختی بافت فرهنگی - اجتماعی بر گفتمان تقدم دارد. گفتمان‌ها مجسم‌کننده معنا و ارتباط اجتماعی‌اند و فراتر از آن شکل‌دهنده به ذهنیت و همچنین ارتباطات قدرت‌مدارانه نیز هستند. گفتمان‌ها مبتنی بر کنش‌های پنداری، رفتاری، گفتاری و نوشتاری بافتاری هستند و پس از شکل‌گیری، تأثیر تعیین‌کننده بر هویت فردی و اجتماعی دارند. به بیان فرکلاف، گفتمان نوعی «جامعه‌زبانی» است که هنجارهای ویژه خود را دارد و فاعلان گفتمانی را مطابق با هنجارهای خود پرورش می‌دهد (فرکلاف، ۱۳۷۹: ۲۵). با این حال، مهم‌ترین تفاوت گفتمان با فرهنگ را می‌توان جنبه عمل‌گرایانه و جهت‌داری آن دانست. هرچند گفتمان‌ها برآمده از بستر فرهنگی هر جامعه‌اند، اما همانند فرهنگ، امر نسبتاً عام‌گرایانه نیستند، بلکه وارث جنبه‌های ایدئولوژیک و تمایزگذار فرهنگ‌اند. در واقع، گفتمان‌های برآمده از فرهنگ، جهت‌دهنده و موتور حرکت فرهنگی‌اند. فرهنگی که توانایی و قابلیت تولید گفتمان معطوف به عمل نداشته باشد، از تحرک بازمی‌ایستد و جریان نخواهد داشت. بنابراین، می‌توان مدعی شد گفتمان‌سازی مهم‌ترین کارکرد فرهنگ‌هاست.

گفتمان‌ها با عمل‌گرایی ساختاری، به شیوه‌ای طبیعی، ایده‌های ارزش‌مدارانه جامعه را بازتولید می‌کنند، کنش‌گران را به طور ناخودآگاه به کارگزاران فرهنگ بومی بدل می‌کنند و با ایجاد محیط‌های ساختارمند امکان انتقال ایده‌ها، باورها و آنچه را فرهنگ نامیده می‌شود از نسلی به نسل دیگر فراهم می‌آورند. با گرت‌برداری از دیدگاه لاکلاو و موف (1985: 105)، می‌توان گفت گفتمان‌ها با مفصل‌بندی باورها، ارزش‌ها، ایده‌ها و سنن بومی و مرتبط‌کردن آن‌ها به یکدیگر، فرهنگ بومی را معنادار می‌کنند و با حفظ این مفصل‌بندی خاص، به تداوم معناداری فرهنگ کمک می‌کنند. بدون این مفصل‌بندی، ارزش‌های فرهنگی در تمایز با یکدیگر فاقد معناداری به نظر خواهند آمد و حتی در صورت انتقال از نسلی به نسل دیگر، معنایی را که در ترکیب با سایر باورها داشتند، منتقل نمی‌کنند.^۱

تمامی کارکردهایی که از فرهنگ انتظار می‌رود، در واقع توسط گفتمان‌های فرهنگ‌پایه انجام می‌شود. کارکردهایی مانند هویت‌سازی، دگرسازی، انسجام اجتماعی، یکپارچگی،

۱. برای مثال اگر باور به جشن نوروز را که از هزاران سال پیش برای ایرانیان به ارث رسیده، جدای از ارزش خانواده، دین، سنت احترام به بزرگ‌ترها و... در نظر بگیریم، نوروز معنایی را که اکنون برای ایرانیان دارد، از دست خواهد داد.

مشروعیت‌بخشی و مشروعیت‌زدایی (از پدیده‌ها و کنش‌گران)، پویایی فرهنگی، انطباق ارزش‌ها و هنجارها با مقتضیات زمان و... همگی در چارچوب گفتمان‌های عمل‌گرایانه و هدفمند فرهنگ ممکن است. فرهنگ اگرچه شرایط و بافتار کنش را فراهم می‌کند، اما بدون گفتمان، اثرگذاری فرهنگ ممکن نیست. گفتمان‌ها هستند که با تفسیر مجدد برخی از عناصر فرهنگی، بافت اجتماعی را به حرکت می‌اندازند و به آن جهت می‌دهند (بنگرید به: شریف، ۱۳۸۱: ۱۱۲). بنابراین به نظر می‌رسد هر نوع بحث از نقش فرهنگ در امنیت ملی باید از دریچه نگرش گفتمانی باشد. نگاه گفتمانی به فرهنگ، قابلیت ارائه تحلیلی عمل‌گرایانه و عینی‌تر از نقش فرهنگ در امنیت را افزایش می‌دهد؛ چراکه نگرش گفتمانی امکان بیشتری برای تبیین و تشریح نقش کارگزاران انسانی و بیناسلی را که به نوبه خود فرهنگ محصول تعامل کنش‌های آنان است، ارائه می‌کند. بخش بعدی با مطالعه رابطه نسل‌ها و گفتمان‌ها در فرهنگ‌سازی و انتقال فرهنگ، ضمن مفهوم‌پردازی امنیت و تهدید، سازوکار امنیت‌سازی فرهنگی را بررسی خواهد کرد.

ب. نسل‌ها، گفتمان‌ها و امنیت

بر اساس گزاره‌های بخش پیشین، فرهنگ و گفتمان‌های برآمده از آن مجموعه‌ای از کنش‌های پنداری، کرداری، گفتاری و نوشتاری مردم است که در سبک زندگی، نگرش و جهان‌بینی آنان منعکس می‌شود. اساساً فرهنگ محصول کنش‌های اجتماعی انباشتی نسل‌های مختلف هر ملت است. آنچه فرهنگ ملت در زمان خاص خوانده می‌شود، مجموعه‌های از هنجارها، قواعد، نگرش‌ها و بایدها و نیابدهایی است که توسط نسل‌های پیشین برساخته شده و نسل زنده ملت بر اساس آن کنش می‌کنند. بدین ترتیب، نسل‌های پیشین هر ملت نقشی تکوینی در فرهنگ آن ملت دارند و با ایجاد گفتمان فرهنگی خاص، کنش‌های نسل‌های بعدی را تحت تأثیر قرار می‌دهند و شاید بتوان گفت نقش تعریف‌کننده در کنش‌گری نسل‌های بعدی دارند. با این حال، تداوم گفتمان فرهنگی برساخته توسط نسل‌های پیشین، مستلزم استمرار آن در کنش‌های نسل حاضر است. بنابراین نسل حاضر، نقشی اساسی در تداوم و پایایی گفتمان فرهنگی یک ملت دارند. همچنین، نسل زنده هر ملت، با کنش‌های خود می‌توانند منجر به پویایی ارزش‌ها و

شاخص‌های فرهنگی به ارث رسیده از پیشینیان شوند. در واقع، نسل زنده و فعال ملت، فرهنگ سنتی خود را با شرایط و اوضاع و احوال زمانه تطبیق می‌دهند؛ برخی از عناصر فرهنگی را به تدریج حذف می‌کنند و برخی دیگر را به آن می‌افزایند. بدین ترتیب، می‌توان گفت نسل‌های مختلف هر ملت در بستر تاریخ، به طور مستمر یک نقش تکوینی تدریجی در فرهنگ آن ملت ایفا می‌کنند. شکل زیر نقش نسل‌های پیشین و زنده ملت‌ها در فرهنگ ملی را نشان می‌دهد.



شکل (۱): فرهنگ به مثابه برساخته بین نسلی

یافته‌های نظریه نسل‌ها و تحلیل‌های نسلی در جامعه‌شناسی نیز روایت فوق از سازوکار بین نسلی فرهنگ را تأیید می‌کند. از دیدگاه نظریه نسل‌ها در جامعه‌شناسی، نسل‌ها و تجربیات متفاوت آن‌ها یکی از عوامل تغییر اجتماعی به شمار می‌آید. نسل عبارت است از گروه سنی که اعضای آن تقریباً در یک زمان متولد شده (Marshall, 1998: 252) و تجربیات تاریخی نسبتاً یکسان و شبیه به یکدیگر دارند. کارل مانهایم در مقاله‌ای با عنوان «مسئله نسل‌ها» (Mannheim, 1952)، نشان می‌دهد رویکرد هر نسل نسبت به جهان با نسل‌های پیش از خودش متفاوت است

و تجربیات مربوط به هر نسل در قیاس با نسل پیشین، بسترساز تغییر اجتماعی به شمار می‌آید. گلن الدر نیز در پژوهشی با عنوان «کودکان رکود بزرگ» (Elder, 1974) نشان می‌دهد برداشت‌ها، رویکردها و ادراک نسلی که در دوره شکوفایی اقتصادی بزرگ شده‌اند با نسلی که در دوران رکود اقتصادی پرورش یافته‌اند، بسیار متفاوت است. این مطالعات روی هم رفته مؤید نقش نسل‌ها در ایجاد و تغییر چیزی است که فرهنگ نامیده می‌شود.

نقش آفرینی نسل‌ها به ویژه در ساحت گفتگمانی پررنگ‌تر می‌شود، چراکه گفتگمان‌هایی که خود برساخته کنش‌های نسلی‌اند، به دنبال آنند که نسل زنده و فعال جامعه را به کارگزاران متعهد به فرهنگ بومی تبدیل کنند. این کار از طریق فرایند جامعه‌پذیری اتفاق می‌افتد. فرایند جامعه‌پذیری نسل‌های متوالی به گونه‌ای است که همواره میزان قابل توجهی از تداوم در هنجارها، ارزش‌ها و رفتارها در میان نسل‌های متوالی دیده می‌شود؛ اما در عین حال تجربیات مختص به هر نسل می‌تواند زمینه تغییرات در هنجارها و رفتارها را در بین نسل‌ها فراهم آورد. از همین روست که جودیت برنت، نسل‌ها را ماشین زمان برای تغییر خوانده است (Burnett, 2012). به بیان ریتزر جامعه‌پذیری فرایندی است که طی آن مردم نگرش‌ها، ارزش‌ها، باورها و هنجارهای فرهنگ بومی را فراگرفته و درونی می‌کنند و حسی از بودن و هویت فردی ایجاد می‌کنند (Ritzer, 2007: 4563). با این توصیف، کاملاً واضح است که جامعه‌پذیری ضمن آنکه پلی برای پیوند نسل‌ها با یکدیگر است، ابزاری برای تداوم گفتگمان‌های نسلی نیز هست. در واقع، کارگزاران یک گفتگمان که بی‌تردید گفتگمان حاکم بر آن‌ها ترکیبی از میراث گفتگمانی نسل پیشین و کنش‌های فرهنگی خود آنان است، تلاش می‌کنند با کنترل و مدیریت جامعه‌پذیری، از آن برای استمرار گفتگمان مورد نظرشان استفاده کنند. بنابراین، جامعه‌پذیری نه فرایندی طبیعی و خنثی، بلکه عرصه مبارزه گفتگمانی برای تبدیل نسل فعال به کارگزاران متعهد به گفتگمان مورد نظر است.

کارگزاران جامعه‌پذیری، کنش‌گرانی هستند که به ما در فهم و شناخت ارزش‌ها، هنجارها، نگرش‌ها و رفتارهای متناسب با جامعه‌مان کمک می‌کنند. این کارگزاران شامل افراد، گروه‌ها، یا نهادهایی می‌شوند که می‌توانند موقعیت‌های ساختارمندی ایجاد کنند که یادگیری در آن اتفاق می‌افتد. البته، چون جامعه‌پذیری در تمام طول زندگی جریان دارد، کنش‌گران مختلف و متعددی بر هویت و شخصیت ما تأثیر می‌گذارند. مهم‌ترین کارگزاران جامعه‌پذیری عبارت‌اند از خانواده،

مدرسه، هم‌سالان، رسانه‌های عمومی و فن‌آوری، افکار عمومی، مذهب، محیط کار، دولت و نهادهای وابسته به آن. این کارگزاران در هر نسلی تلاش می‌کنند بر شکل‌گیری گفتمان حاکم بر جامعه مؤثر باشند و افراد نسل حاضر و زنده را به سمت عمل به قواعد و هنجارهای مفصل‌بندی‌شده در گفتمان مورد نظرشان سوق دهند. همچنین، برخی از کارگزاران با تفکری راهبردی، تلاش می‌کنند تأثیری تعیین‌کننده بر چشم‌انداز گفتمانی نسل‌های آینده هم داشته باشند. هنگامی که از نقش یک نسل در فرهنگ‌سازی صحبت می‌شود، به معنی آن نیست که تمامی کنش‌گران آن نقشی همسان و همسنگ در این عرصه دارند. اساساً در هر نسل، دو دسته از کنش‌گران در برسازای فرهنگ نقش ایفا می‌کنند که شامل کنش‌گران حکومتی و کنش‌گران مدنی‌اند. پس از شکل‌گیری دولت مدرن و افزایش اقتدار کنش‌گران دولتی طی ۴ قرن اخیر، به تدریج نقش این کنش‌گر در پایایی و پویایی فرهنگ افزایش یافته است. یکی از دلایل روند رو به گسترش نقش دولت در کنش‌های فرهنگی، تلاش دولت‌ها برای استفاده از ظرفیت‌های فرهنگی در راستای مشروعیت‌بخشی به خود بوده است. طی سده‌های اخیر، گاهی اوقات دولت‌هایی در برخی کشورها بر سرکار آمده‌اند که گفتمان مشروعیت‌بخش به آن‌ها، با گفتمان فرهنگی به ارث رسیده از پیشینیان آن ملت ناسازگار بوده است. از این رو، دولت تلاش کرده با سیاست‌های فرهنگی دستوری، نوع خاصی از گفتمان فرهنگی را در جامعه فراگیر نماید و از طریق سلطه این گفتمان، مشروعیت خود در افکار عمومی را افزایش دهد.

با این حال، در اکثر ادوار تاریخی، نظام سیاسی حاکم بر هر ملت متناسب با گفتمان فرهنگی به ارث رسیده از نسل‌های پیشین بوده و نظام‌های سیاسی بدون نسبت با گفتمان فرهنگی ملت‌ها، همواره از بحران مشروعیت رنج برده و سرانجام سرنگون شده‌اند. اتحاد جماهیر شوروی آخرین نمونه از چنین نظام‌های سیاسی ناسازگار با گفتمان فرهنگی به ارث رسیده از نسل‌های پیشین بود که به رغم سیاست‌های فرهنگی دستوری برای حذف گفتمان فرهنگی ملل زیر سلطه‌اش و گسترش گفتمان کمونیستی مشروعیت‌بخش به خود، سرانجام در سال ۱۹۹۱ فروپاشید.

اگرچه حکومت خود بخشی از کنش‌گران نسل‌های پیشین است که فرهنگ معاصر ملت‌ها را بر ساخته‌اند، اما در سده اخیر، به دلیل تکامل دولت مدرن و افزایش نقش آن در سرنوشت و تحولات نسل‌های زنده، باید نقش حکومت در تداوم یا تغییر فرهنگ ملت‌ها را مستقل از سایر

کنش‌گران مورد بررسی قرار داد. در واقع، کنش‌گران حکومتی معاصر در کنار کنش‌گران مردمی (غیر حکومتی) معاصر دو متغیر اساسی در پایایی و پویایی دستاوردهای کنش‌گران نسل‌های پیشین بوده‌اند.

سیاست‌های فرهنگی حکومت ممکن است در راستای دستاوردهای فرهنگی پیشینیان باشد که در این صورت، گفتمان فرهنگی حکومتی با گفتمان فرهنگی پیشینیان سازگار است. کنش‌گران مدنی نیز دسته دیگری از کارگزاران گفتمانی‌اند که کنش‌هایشان ممکن است سازگار یا ناسازگار با ارزش‌ها، هنجارها و قواعد برساخته پیشینیان باشد. بدین ترتیب، می‌توان گفت در هر دوره از تاریخ یک ملت، دست کم طی سده‌های اخیر، سه گفتمان فرهنگی قابل‌بازشناسی است: گفتمان فرهنگی به ارث رسیده از نسل‌های پیشین، گفتمان فرهنگی حکومتی و گفتمان فرهنگی نسل جاری یا زنده. هرچند در برخی از کشورها این سه گفتمان به شدت هم‌پوشان و سازگار با یکدیگرند و با چشم‌پوشی از برخی تفاوت‌ها، هر سه را می‌توان یکی پنداشت، اما تاریخ تحولات در قرن بیستم عمدتاً مؤید آن است که در بسیاری از کشورهای جهان سومی و تازه استقلال‌یافته، نسل زنده به عمد یا تحت تأثیر کارگزاران گفتمان‌های دیگر، تغییراتی در گفتمان پیشینیان پدید آورده‌اند؛ به گونه‌ای که گفتمان نسل زنده، چیزی کاملاً متفاوت از گفتمان به ارث رسیده از پیشینیان شده است. از سوی دیگر، ظهور دولت‌های سرکوبگر یا دست‌نشانده در این ملت‌ها، منجر به ایجاد گفتمان حکومتی کاملاً متمایز در عرصه فرهنگ شده است.

گفتمان فرهنگی برساخته توسط نسل‌های پیشین (که حکومت‌های پیشین نیز در آن نقش داشته‌اند)، منشأ قواعد، هنجارها و ارزش‌های فرهنگی نسل جاری است و تعریف‌کننده و تعیین‌کننده کنش‌های مطلوب و نامطلوب این نسل به شمار می‌آید. مشروعیت یا نامشروع بودن کنش‌های نسل جاری (شامل کنش‌های سیاسی و...) با معیارهای به ارث رسیده از این گفتمان مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. از این رو، می‌توان آن را گفتمان معیار فرهنگی در هر جامعه به شمار آورد؛ چراکه هر کنش و کنش‌گری در این جامعه، با معیارهای آن گفتمان مورد سنجش، تحلیل، حمایت یا مخالفت قرار می‌گیرد.

وضعیت فرهنگی هر جامعه در یک دوره زمانی، ناشی از نسبت این سه گفتمان با یکدیگر و محصول نوع تعامل، پیوستگی یا گسستگی آن‌هاست. در صورتی که کنش‌گران فرهنگی فعال و

زنده هر ملت (شامل حکومت و مردم) همچنان بر اساس ارزش‌ها، قواعد و هنجارهای گفتمان معیار عمل کنند، دستاورد فرهنگی نسل‌های پیشین بازتولید شده و جامعه از پیوستگی فرهنگی و گفتمانی برخوردار می‌شود. چنین وضعیتی را می‌توان شرایط امن فرهنگی دانست. البته، امنیت فرهنگی به معنی تداوم کامل دستاوردهای فرهنگی گفتمان معیار نیست، بلکه مستلزم بازتولید دستاوردهای پیشینیان متناسب با شرایط و اوضاع حال و در صورت لزوم حذف یا برسازی شاخص‌های نوپدید فرهنگی است. همان‌طور که آب راکد در یک برکه بسته، سرانجام می‌گندد، فرهنگ راکد و بدون پویایی نیز فرجامی جز از دست دادن کارگزاران و حوزه نفوذش و فرودستی در برابر گفتمان‌های رقیب نخواهد داشت. به بیان ملاحظاتی سبزواری، همان‌طور که جاری و ساری بودن آب را مظهر می‌کند، شرط پاکی اندیشه و گفتمان از فساد، جاری‌بودن و پویا بودن آن است (سبزواری، ۱۳۸۳: ۳۳۵-۳۳۷). از همین روست که امام صادق (ع) می‌فرماید فرزندان خود را نه برای امروز، بلکه برای بیست سال بعد تربیت کنید (فیرحی، ۱۳۸۲). این گزاره دقیقاً به لزوم توجه به مقتضیات زمانه در تربیت نسل دارد که به طور طبیعی تغییراتی را در گفتمان فرهنگی ایجاد خواهد کرد.

بدین ترتیب، کاملاً واضح است که امنیت فرهنگی به معنای پیوستگی گفتمانی نسل‌های متمادی هر ملت و مستلزم آن است که کنش‌گران دولتی و مردمی نسل زنده، به آنچه از گذشته به ارث رسیده پایبند باشند. بنابراین، امنیت فرهنگی به معنی سازگاری گفتمان فرهنگی رسمی و مردمی با گفتمان فرهنگی معیار است که عملاً سازگاری دو گفتمان رسمی و مردمی را نیز در دل دارد. البته، سازگاری به معنای همسانی و عدم اختلاف نیست، بلکه به معنی درک متقابل، معیارهای بنیادین مشترک در کنش و هنجارهای پایه یکسان است. علت آنکه چنین وضعیتی را امن می‌نامیم، تضمین تداوم و پایایی گفتمان معیار در نسل جاری است که نتیجه آن انسجام و یکپارچگی بیناسلی و تداوم هویت تاریخی - فرهنگی جامعه است. در چنین وضعیتی جامعه با گسست یا انقطاع نسلی و بحران هویت ناشی از آن مواجه نخواهد بود (علیخانی، ۱۳۸۲).

علاوه بر رویکرد فوق به امنیت فرهنگی، رهیافت حکومت یا نظام سیاسی به امنیت فرهنگی نیز قابل بحث است. هدف اصلی نظام‌های سیاسی بقا و پایایی ایده اساسی دولت و ساختار کلی آن است. بنابراین، نظام‌های سیاسی در حوزه فرهنگ به دنبال حاکمیت آن دسته از

روایت‌های فرهنگی در جامعه‌اند که نظام حاکم و کارگزاران آن را در نظر افکار عمومی مشروع جلوه دهد. از این رو، امنیت نظام سیاسی به شدت به موفقیت یا ناکامی آن در تسلط بر «میدان فرهنگی امنیت» (ویلیامز، ۱۳۸۹: ۱۷-۱۸) وابسته است. در صورتی که نظام سیاسی برآمده از گفتمان معیار فرهنگی باشد (کارگزار و عامل متعهد به آن گفتمان باشد)، امنیت فرهنگی حکومت مستلزم تداوم و بازتولید گفتمان معیار از طریق سیاست‌های فرهنگی حکومت خواهد بود. بنابراین، نبود شکاف و ناسازگاری میان سیاست‌های فرهنگی رسمی و گفتمان معیار، مبانی مشروعیت نظام سیاسی را تقویت می‌کند و راه تسلط گفتمان فرهنگی مورد نظر نظام سیاسی بر مردم نسل جاری را نیز هموار می‌نماید. در این وضعیت، گفته می‌شود که نظام سیاسی در شرایط ایمن فرهنگی قرار دارد.

این در حالی است که اگر مشروعیت نظام سیاسی حاکم، برآمده از گفتمانی غیر از گفتمان معیار باشد، آنگاه حکومت مجبور است گفتمان مشروعیت بخش به خود را به شکل دستوری در جامعه توسعه دهد. در چنین شرایطی، امنیت نظام سیاسی (احتمال بقا و پایداری آن) به تعداد افراد و گروه‌های اجتماعی تحت تأثیر گفتمان فرهنگی رسمی وابسته است و با افزایش آن تقویت و با کاهش آن تضعیف می‌شود. اولین مشکل در این دسته از نظام‌های سیاسی، فائق آمدن بر قدرت گفتمان فرهنگی معیار در شکل دادن به برداشته‌ها، نگرش‌ها و کنش‌های سیاسی مردم است. چون نظام سیاسی برآمده از گفتمان معیار نیست، این گفتمان رأی به عدم مشروعیت نظام در افکار عمومی می‌دهد. بنابراین، چنین نظام‌هایی با تهدید هستی‌شناختی مواجه‌اند. همچنین، به دلیل آنکه گفتمان فرهنگی مورد نظر نظام سیاسی عمدتاً مخالف با گفتمان فرهنگی معیار است، کنش‌های فرهنگی دولت حاکم به تدریج به مقابله با گفتمان معیار برمی‌خیزد و از این ره‌گذر دو پیامد امنیتی به دنبال می‌آورد: از یک طرف موجب ظهور مقاومت در برابر نظام در میان کارگزاران مردمی (مدنی) گفتمان معیار می‌شود و این واقعیت به نوبه خود منجر به شکل‌گیری گروه‌های داخلی مخالف نظام می‌شود. از طرف دیگر، سیاست‌های فرهنگی نظام سیاسی منجر به تضعیف گفتمان معیار و ایجاد ناامنی فرهنگی در جامعه می‌گردد که در قالب پدیده‌هایی مانند شکاف بین نسلی، بحران هویت و... منعکس می‌شوند. در چنین وضعیتی، گفتمان رسمی در عمل رقیب گفتمان معیار و تاریخی ملت به شمار می‌آید و جامعه به طور بافتاری درگیر نبرد

بنیادین گفتمانی میان کارگزاران مدنی گفتمان معیار و کارگزاران دولتی گفتمان رسمی است. با توجه به مفهوم‌پردازی‌های مذکور می‌توان گفت امنیت فرهنگی از دیدگاه مردم، شرایطی است که در آن امکان استمرار، بازتولید و پویایی گفتمان معیار وجود داشته باشد. از دیدگاه نظام سیاسی نیز امنیت فرهنگی شرایطی است که گفتمان فرهنگی مسلط بر مردم، با گفتمان فرهنگی مشروعیت‌بخش به نظام سیاسی سازگار باشد. بر این اساس، هر پدیده یا کنشی که موجب شکاف میان گفتمان معیار و گفتمان فرهنگی حاکم بر نسل زنده یک ملت شود یا موجب شکاف میان گفتمان معیار و گفتمان نظام سیاسی حاکم بر ملت شود و یا به شکاف میان گفتمان مورد نظر نظام سیاسی و گفتمان مسلط بر مردم بینجامد، تهدیدی علیه امنیت جامعه است.



شکل (۲): گفتمان‌های سه‌گانه و کارکردهای آنها

ج. امنیت در جمهوری اسلامی ایران

بر اساس تجربیات و رویه‌های عملی کشورداری در جمهوری اسلامی ایران طی سه دهه اخیر و با اتکا به کنش‌های گفتاری امام خمینی و مقام معظم رهبری، می‌توان گفت امنیت در جمهوری اسلامی ایران، پدیده یکپارچه و غیرقابل تقلیل به ابعاد آن، تصور می‌شود. در واقع، شرایط امن در این نگاه، وضعیتی است که در آن تمامی ابعاد امنیت مصون از تهدید و روبه‌کمال و پیشرفت باشند. در عین حال، به رغم یکپارچه‌نگری به امنیت، رهبران جمهوری اسلامی ایران وضعیت امن

را وضعیتی فرهنگ‌پایه می‌دانند. این بدان معنی است که حرکت به سوی جامعه امن، باید از مبدأ فرهنگ آغاز شود. در این رویکرد، امنیت فرهنگی و اجتماعی بنیان‌تکون و تداوم امنیت در مفهوم یکپارچه آن به شمار می‌آید. در گفتمان رهبران انقلاب اسلامی، فرهنگ به مثابه هوایی است که جامعه از آن تنفس می‌کند. بالاترین و والاترین عنصری که در موجودیت هر جامعه دخالت اساسی دارد، فرهنگ آن جامعه است. اساساً فرهنگ هر جامعه، هویت و موجودیت آن جامعه را تشکیل می‌دهد و با انحراف فرهنگ، هرچند جامعه از بعدهاهای اقتصادی، سیاسی، صنعتی و نظامی قدرتمند و قوی باشد، ولی پوچ، پوک و میان‌تهی است. به بیان امام خمینی (ره): «اگر فرهنگ جامعه‌ای وابسته و مرتزق از فرهنگ غرب باشد، ناچار دیگر ابعاد آن جامعه به جانب مخالف گرایش پیدا می‌کند و بالاخره در آن مستهلک می‌شود و موجودیت خود را در تمام ابعاد از دست می‌دهد» (صحیفه نور، ج ۱۵: ۱۶). بر اساس همین اصل، امام خمینی و مقام معظم رهبری مهم‌ترین تهدید علیه نظام را تهاجم فرهنگی و فکری دانسته‌اند. یرواند آبراهامیان (۱۳۹۳: ۶۵۵) هم در تحلیل انقلاب اسلامی بر آن است که امام خمینی به دنبال اقتدار معنوی بود نه قدرت مادی ظاهری، چراکه رهبری فکری و اخلاقی پیش‌شرط کسب قدرت است (راجر، ۱۳۹۴: ۳۰).

مقام معظم رهبری نیز فرهنگ را بستر اصلی زندگی و حرکت در نظام جمهوری اسلامی و مهم‌ترین تهدید و خطر علیه جمهوری اسلامی ایران را تهاجم فرهنگی و نرم دشمن به باورها و هویت اسلامی - ایرانی مردم می‌دانند (بیانات در دیدار رئیس و مدیران سازمان صداوسیما، ۹۴/۷/۲۰؛ بیانات در دیدار با اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۹۲/۹/۱۹). از نظر ایشان، تلاش دشمن برای تغییر رفتار اساساً تلاشی برای تغییر و نفی هویت اسلامی - ایرانی است و این به معنای مخالفت بنیانی با جمهوری اسلامی ایران می‌باشد (بیانات در دیدار کارگزاران نظام، ۸۹/۵/۲۷).

بدین ترتیب، می‌توان گفت ادراک از امنیت در جمهوری اسلامی ایران مبتنی بر برداشتی معناگرایانه است. طبق این برداشت، متغیرهای معنایی مانند هویت، مذهب، سبک زندگی، جهان‌بینی، حافظه تاریخی و به طور کلی فرهنگ، پایه امنیت نظام جمهوری اسلامی ایران به شمار می‌آید. از سوی دیگر، جمهوری اسلامی ایران به مثابه یک نظام مردم‌سالار دینی، در طول عمر قریب به چهار دهه‌ای خود، مهم‌ترین مشکلات امنیتی خود را با توسل به متغیری به نام «حضور مردم» مدیریت کرده است. ضعف نهادهای اطلاعاتی جوان اول انقلاب در

شناسایی و مقابله با تروریسم و ضد انقلاب را مشارکت مردم در تجسس برای شناسایی خانه‌های تیمی منافقین در دهه ۶۰ جبران کرد. ضعف ارتش نظام‌مند در دفاع از کشور مقابل رژیم بعث را بسیج مردمی جبران کرد. بحران‌هایی مانند ۱۸ تیر ۱۳۷۸ و انتخابات ۱۳۸۸ نیز مستقیماً توسط حضور گسترده مردم در ۲۳ تیر و ۹ دی مدیریت شدند و مهم‌تر از همه آنکه حضور مردم در عرصه انتخابات، فارغ از آنکه به چه فرد یا حزبی رأی می‌دهند، مهم‌ترین شاخص مشروعیت نظام سیاسی در جمهوری اسلامی به شمار می‌آید.

با توجه به فرهنگ پایه و مردمی بودن برداشت از امنیت در جمهوری اسلامی ایران، مهم‌ترین راهبرد تأمین امنیت نیز تقویت و توسعه گفتمان انقلاب و استفاده از ابزارهای گفتمانی است. مقام معظم رهبری به صراحت بر آن است که راه مقابله با نفوذ دشمن مجهز شدن به منطق مستحکم انقلاب از طریق افزایش قدرت اقناعی، منطقی و بیانی است (۹۴/۶/۲۵).^۱ در راستای همین راهبرد، یکی از اهداف اصلی برنامه ششم توسعه (در کنار اقتصاد و علم و فن‌آوری) تعالی و مقاوم‌سازی فرهنگی است. در سیاست‌های امور فرهنگی، برنامه ششم توسعه کشور به دنبال اهداف زیر است:

۱. تلاش برای تبیین ارزش‌های انقلاب و دستاوردهای جمهوری اسلامی ایرانی.
 ۲. ترویج و ارائه سبک زندگی اسلامی - ایرانی.
 ۳. حضور مؤثر نهادهای فرهنگی دولتی و مردمی در فضای مجازی به منظور توسعه و ترویج فرهنگ، مفاهیم و هویت اسلامی.
 ۴. توجه به توسعه مفاهیم، نمادها، شاخص‌های هویت اسلامی - ایرانی.
- هر چهار هدف فوق، آشکارا بنیانی گفتمانی دارند و با چارچوب نظری ارائه‌شده در بخش پیشین سازگار هستند. یکی دیگر از اخیرترین شاخص‌ها که بیان‌کننده نگاه فرهنگ پایه و مردمی به امنیت در عمیق‌ترین لایه‌های سیاست‌گذاری امنیتی جمهوری اسلامی ایران است، برگزاری همایشی تحت عنوان «اطلاعات و مردم» توسط وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران است. کلیه محورها و اهدافی که بروشورهای این همایش آن را ذکر کرده‌اند بیانگر نگاه مردم‌محور و

۱. اگر امنیت را تداوم بقای نظام سیاسی در قدرت بدانیم، گرامشی معتقد است این تداوم مستلزم ایجاد نوع خاصی از رابطه با عنوان هژمونی است. جالب اینکه هژمونی رابطه‌ای است که نه بر اساس زور که بر اساس اقناع به وسیله رهبری سیاسی کار می‌کند. طی این رابطه، طبقه حاکم قادر است سایر طبقات را نسبت به مشروعیت حاکم‌بودن خود قانع کند (راجر، ۱۳۹۴: ۲۹-۳۱).

گفتمانی مدیران ارشد امنیتی جمهوری اسلامی ایران، به مسئله امنیت ملی است.^۱ این موارد نشان می‌دهند از دیدگاه سیاست‌گذاران و نهادهای امنیتی در جمهوری اسلامی ایران، تمامی ابعاد امنیت حتی امنیت نظام سیاسی، برای ایجاد و تداوم نیازمند وجود شرایط ایمن از لحاظ فرهنگی-اجتماعی هستند. شاید مهم‌ترین علت اهمیت بنیادین بعد فرهنگی-اجتماعی در امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، مردم‌پایه بودن امنیت در نگاه و رویه عملی جمهوری اسلامی ایران باشد. از نظر امام خمینی به عنوان بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران، پذیرش مردم یکی از پایه‌های مشروعیت حکومت است (خالقی، ۱۳۸۱: ۹۸). با توجه به جایگاه مؤثر نگرش مردم در مشروعیت نظام، اساساً ریشه مهم‌ترین بعد امنیت یعنی امنیت نظام سیاسی، در وجود برداشت و تصویر مطلوب از نظام و کارگزاران آن در نزد افکار عمومی است. این دیدگاه به طور خودکار امنیت ملی را با گفتمان فرهنگی-اجتماعی مسلط بر مردم درهم می‌تند.

چون برداشت افکار عمومی از نظام سیاسی حاکم، به طور تکوینی ریشه در گفتمان مسلط بر کنش‌های آنان دارد، گفتمان مسلط بر جامعه به یکی از مسائل امنیتی بنیادین در سیاست‌گذاری‌های امنیتی جمهوری اسلامی ایران تبدیل شده است. از همین روست که امور فرهنگی همواره یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های امام خمینی و پس از ایشان مقام معظم رهبری بوده است؛ چراکه وضعیت فرهنگی معتبرترین شاخص گفتمان مسلط است. کنش‌های فرهنگی مردم، اولین عرصه‌ای است که گفتمان‌های مؤثر بر جامعه، خود را در آن بروز می‌دهند. همچنین، تأثیر گفتمان‌ها بر عرصه فرهنگ بنیادی‌ترین و ماناترین تأثیرگذاری است و پس از جافتادان و سلطه یک گفتمان بر کنش‌های فرهنگی، مقابله با آن بسیار دشوار و پرهزینه خواهد بود. بدین ترتیب، ادعای این بخش از مقاله آن است که امنیت ملی در جمهوری اسلامی ایران، ریشه در امنیت فرهنگی و نقش آن در تکوین امنیت به مثابه یک وضعیت یکپارچه دارد. همچنین، فرهنگ امری گفتمانی است و از این رو، می‌توان گفت امنیت در جمهوری اسلامی ایران محصول فرایند استمرار و بازتولید گفتمان انقلاب اسلامی در جامعه ایرانی است.

۱. طبق بروشورهای منتشرشده، این همایش به دنبال تبیین نقش مردم در فعالیت‌های اطلاعاتی و شناسایی انتظارات و مطالبات مردم از دستگاه‌های امنیتی-اطلاعاتی نظام است. محورهای همایش نیز شامل «توسعه سیاسی-اجتماعی و سازمان‌های اطلاعاتی»، «امنیت جامعه‌ای و سازمان اطلاعاتی»، «رسانه و سازمان اطلاعاتی» و ... هستند که آشکارا نشان از فرهنگ‌پایگی و مردم‌محوری امنیت حتی در سری‌ترین بعد آن هستند.

د. نسل، گفتمان و امنیت در ایران معاصر: از پهلوی تا جمهوری اسلامی ایران

در نگرش رهبران جمهوری اسلامی ایران، حفظ نظام سیاسی جزو اصول اولیه در سیاست‌گذاری امنیت ملی است (خسروی، ۱۳۹۱: ۲۴۶؛ کریمی مله و بابایی، ۱۳۹۰: ۱۲۷). از همین روست که امام خمینی حفظ نظام جمهوری اسلامی ایران را از ارکان مهم تأمین امنیت می‌داند و در کنش‌های گفتاری خود حفظ نظام را از اعظم فرایض معرفی می‌کند (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۱۵: ۳۲۹). نظام جمهوری اسلامی ایران طبق یک اجماع بین‌ذهنی در میان رهبران و کارگزاران آن، خاستگاهی فرهنگی - دینی دارد. بنابراین، مهم‌ترین تهدیدها و آسیب‌های آن نیز در «میدان فرهنگی امنیت» است. در مقابل نیز اساسی‌ترین و اولویت‌دارترین مؤلفه‌های تأمین امنیت ملی صبغه فرهنگی - اجتماعی دارند و وجود، ایجاد، تداوم و تحکیم این مؤلفه‌ها، تأمین‌کننده و ضامن امنیت ملی پایدار ارزیابی می‌شوند؛ به گونه‌ای که مفهوم‌پردازان امنیتی در جمهوری اسلامی ایران، فرهنگ را دژ حیات ملت به شمار می‌آورند که بر فراز قله هستی آن بنا می‌شود (جهان‌بزرگی، ۱۳۸۸: ۱۲۴). از این رو، در نگرش نظام جمهوری اسلامی ایران، عرصه فرهنگ میدان نبردی راهبردی میان گفتمان‌هاست که نتیجه آن، فرجام سایر عرصه‌های نبرد را رقم می‌زند.

تحت تأثیر این رویکرد به امنیت ملی است که از روزهای آغازین جمهوری اسلامی ایران حساسیت به مراکز فرهنگ‌ساز مانند حوزه، دانشگاه، صداوسیما و آموزش و پرورش در نزد رهبران کشور افزایش می‌یابد؛ به گونه‌ای که یکی از اولین پیامدهای پیروزی انقلاب در سال ۱۳۵۷، وقوع انقلاب فرهنگی است. استعاره‌هایی مانند تهاجم فرهنگی، ناتوی فرهنگی، جنگ نرم و نفوذ در کنش‌های گفتاری مقام معظم رهبری طی سه دهه اخیر نیز بازتابی همین برداشت از امنیت ملی و نقش بنیادین امنیت فرهنگی در تداوم و پایایی نظام جمهوری اسلامی ایران است.

در عین حال، جایگاه امنیت فرهنگی در نظام جمهوری اسلامی ایران به مثابه شکلی از حکومت اسلامی، بسیار فراتر از کارکرد آن در حفظ نظام است و به عنوان یکی از اهداف حکومت اسلامی مورد بحث قرار می‌گیرد. در واقع، هدف اصلی نظام سیاسی اسلامی رشد و تعالی انسان در مسیر کمال است (نصرتی، ۱۳۹۴: ۱۵۹-۱۶۰). این هدف نیز جز از طریق حاکمیت گفتمان الهی بر تفکر، رفتار، گفتار و نوشتار جامعه حاصل نمی‌شود و سایر اهداف نظام سیاسی اسلام شامل اقامه قسط و عدل، برقراری نظم و تأمین رفاه عمومی، بسترسازی

برای تحقق این هدف است. بدین ترتیب، واضح است که تحقق هدف اصلی نظام سیاسی اسلام در جامعه، مستلزم تفوق گفتمان اسلامی بر سایر گفتمان‌ها در میان ملت‌هاست. بنابراین، در یک گزاره کوتاه می‌توان گفت اساساً نگرش اسلام به عرصه فرهنگ، نگرشی راهبردی است که طی آن موفقیت در این عرصه شرط لازم برای تحقق هدف بنیادین اسلام است.

سطح و میزان امنیتی شدن مسائل و امور فرهنگی نیز شاخص دیگری است که بیانگر نوع نگرش رهبران و سیاست‌گذاران جمهوری اسلامی ایران به جایگاه فرهنگ در امنیت ملی می‌باشد. در جمهوری اسلامی ایران، مسائل فرهنگی پیش و بیش از سایر موضوعات امنیتی می‌شوند. از نمونه‌های این نکته می‌توان به طرح گشت ارشاد راجع به حجاب و پوشش بانوان، مطرح شدن نوع پوشش بانوان در کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس، طرح موضوع حضور یا عدم حضور بانوان در ورزشگاه‌ها به عنوان مسئله فرهنگی در شورای عالی امنیت ملی، حساسیت نهادهای نظامی - امنیتی به کارگزاران فرهنگی و تولیدات فرهنگی و... اشاره کرد. اساساً تنوع و سرعت امنیتی‌سازی موضوعات فرهنگی در کشور، نشان‌دهنده جایگاه بالای مسائل فرهنگی در دغدغه‌های امنیتی سیاست‌گذاران و رهبران ارشد نظام است. این حساسیت به گونه‌ای است که حتی در موضوعی مانند برجام نیز مهم‌ترین نگرانی مقام معظم رهبری و نخبگان امنیتی پیامدهای فرهنگی آن برای کشور است.

مطالعه موردی چارچوب نظری ارائه شده در خصوص امنیت فرهنگی در تاریخ معاصر ایران نیز بیانگر جایگاه بی‌بدیل امنیت فرهنگی در امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران و حتی دیگر نظام‌های سیاسی در تاریخ ایران مدرن بوده است. در دوره پهلوی، گفتمان فرهنگی رسمی رژیم شکاف قابل ملاحظه‌ای با گفتمان معیار ایرانی - اسلامی داشت. همین شکاف موجب شد افکار عمومی نسل زنده ایرانیان دهه‌های ۴۰ و ۵۰ شمسی، اساساً نظام سیاسی پهلوی را بر اساس شاخص‌های به ارث رسیده از گفتمان معیار، مشروع ندانند. این شکاف و تباین سیاست‌های فرهنگی پهلوی با گفتمان معیار، منجر به ظهور مخالفان داخلی برآمده از گفتمان معیار شد که به دلیل ابتدای آن‌ها بر گفتمان معیار جامعه ایرانی، کنش‌هایشان در نزد اکثریت نسل زنده دهه‌های ۴۰ و ۵۰ شمسی مشروع به شمار می‌آمد. این تقابل در نهایت رژیم پهلوی را با بحران مشروعیت مواجه کرد و منجر به سقوط و فروپاشی آن شد.

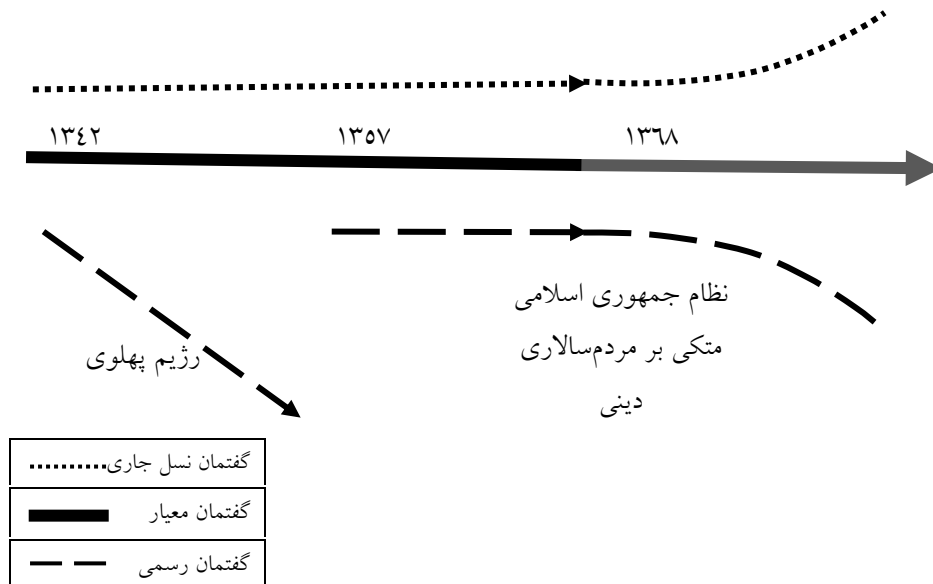
در واقع، آنچه در دو دهه ۴۰ و ۵۰ شمسی روی داد این بود که گفتمان حاکم بر کنش‌گران مردمی آن نسل مطابق با گفتمان معیار بود، اما گفتمان مشروعیت‌بخش به رژیم سیاسی به دلیل تباین با گفتمان معیار با گفتمان نسل جاری فاصله داشت. همین فاصله و شکاف منجر به شکل‌گیری تهدیدات فرهنگی علیه رژیم و در نهایت سقوط آن شد. میشل فوکو نیز یکی از دلایل نارضایتی مردمی از رژیم شاره را احساس «از ریشه کنده‌شدن» مردم در اثر سیاست‌های رژیم شاه می‌داند و تأکید می‌کند که در چنین شرایطی، «کجا باید در پی تأمین رضایت گشت و هویت واقعی خود را کجا باید سراغ گرفت؟ جز در این اسلامی که از قرن‌ها پیش زندگی روزانه، پیوندهای خانوادگی و روابط اجتماعی را با مراقبت تمام سامان داده است؟» (فوکو، ۱۳۹۳: ۲۷). بدین ترتیب، مشخص است که از نظر فوکو ریشه اصلی انقلاب اسلامی اختلاف و تضاد میان سیاست‌های حکومتی شاه و گفتمان مسلط بر مردم ایران است؛ تضاد میان گفتمان رسمی و گفتمان مردمی. نیکی کدی (۱۳۶۹) در مقدمه کتابش درباره علل انقلاب به نکته ظریفی اشاره می‌کند که می‌تواند به عنوان شاهدی برای تأیید چارچوب نظری این مقاله باشد. کدی می‌نویسد: «درکجای عالم قبلاً دیده شده بود که رهبر یک مذهب جاافتاده به عنوان سردمدار پرشور و پرآوازه انقلاب علیه یک حاکم سلطنتی ظهور نماید، [آن‌هم] حاکمی که مدعی حقانیت خود و پیوندش با گذشته ملی سرزمینش و حقانیت برنامه‌های اصلاحی خود بود» (کدی، ۱۳۶۹: ۱۵). این استدلال کدی به این واقعیت برمی‌گردد که سیاست‌های فرهنگی رسمی رژیم پهلوی، برای مشروعیت‌بخشی به رژیم و کارگزاران آن تلاش می‌کردند با ارجاع به تاریخ باستانی و پیش از اسلام و حذف یا کم‌رنگ کردن معرف‌های پسااسلامی هویت ایرانی، نسل جاری ملت ایران را از گفتمان معیار اسلامی-ایرانی جدا کنند. همان‌طور که چارچوب نظری مقاله مدعی است، گفتمان رسمی رژیم پهلوی عملاً رقیب گفتمان معیار در جامعه ایرانی بود و برای جذب نسل جاری ایرانیان با گفتمان معیار رقابتی سرسخت داشت. این شکاف توأم با شکاف میان رژیم و نسل زنده، از دو سوی رژیم پهلوی را با بحران مشروعیت مواجه کرد و سرانجام به فروپاشی کشاند.^۱

۱. نظریه انقلاب چالمرز جانسون نیز مؤید چارچوب نظری مقاله حاضر است. از نظر جانسون، تغییر در ارزش‌ها و ناسازگاری آن با واقعیت‌های محیطی عامل بی‌ثباتی و انقلاب است. انقلاب به معنای فروپاشی رژیم، کامل‌ترین نوع ناامنی نظام سیاسی است. از این رو، بر اساس دیدگاه جانسون، اگر نظام سیاسی بتواند سازگاری میان ارزش‌های جامعه و واقعیت‌های محیط سیاسی را حفظ کند، احتمالاً با خطر بی‌ثباتی و انقلاب مواجه نمی‌شود (جانسون، ۱۳۶۳).

پس از انقلاب اسلامی، در دهه ابتدایی عمر جمهوری اسلامی ایران، این نظام با هیچ کنش ضد امنیتی برآمده از قیام‌های مردمی مواجه نبود. هرچند بحران‌هایی مانند بحران منافقین، گنبد یا کردستان در این دهه بروز کرده‌اند، اما هیچ کدام از آنها ماهیت مردمی نداشتند و با تحریک عده‌ای از نخبگان ضدانقلاب و حمایت‌های خارجی ظاهر شدند و در ادامه نیز با حمایت اکثریت مردم از نظام جمهوری اسلامی از بین رفتند. در عمل، موفقیت جمهوری اسلامی ایران در مدیریت این بحران‌ها ناشی از نهادهای اطلاعاتی-امنیتی تثبیت شده نبود، چراکه بعد از انقلاب تمامی نهادهای امنیتی-انتظامی تضعیف شده یا به کلی از بین رفته بودند و این همکاری مردم با کارگزاران نظام جمهوری اسلامی بود که کلید حل بحران‌هایی مانند کودتای نوژه، جمع کردن خانه‌های تیمی منافقین و مدیریت بحران گنبد و کردستان به شمار می‌آید. به عنوان مثال، بحران کردستان که مهم‌ترین و بزرگ‌ترین چالش داخلی نظام جمهوری اسلامی ایران، پس از انقلاب بود، اساساً با نقش مثبت مردم و همراهی و همکاری آن‌ها مدیریت شد، به گونه‌ای که یکی از پژوهش‌های اخیر در خصوص چگونگی مدیریت بحران کردستان آن را نمونه‌ای از راهبرد مردمی کردن امنیت در مدیریت ناامنی‌ها و تهدیدات داخلی علیه نظام معرفی کرده است (روحی، ۱۳۹۰). شاخص دیگری که بیانگر حمایت مردمی عملی و تمام‌قد از نظام جمهوری اسلامی ایران است، حمایت مستقیم و غیرمستقیم مردم از جنگ طی ۸ سال دفاع مقدس است. این حمایت‌ها در شرایطی انجام می‌شد که نظام جمهوری اسلامی به دلیل درگیری در بحران‌های مختلف هنوز نتوانسته بود دست به ایجاد نظام اداری کارآمد در داخل بزند و اوضاع رفاهی و معیشتی مردم در مقایسه با دوره پیش از انقلاب دست کم از نظر مادی، بهبود نیافته بود. به نظر می‌رسد علت این حمایت‌ها، نبود گسست میان نظام و مردم در اثر سازگاری سه‌گفتمان فرهنگی پیش‌گفته است: از یک طرف گفتمان حاکم بر نسل زنده ملت ایران در دهه ۶۰ شمسی در ادامه گفتمان معیار ایرانی-اسلامی قرار داشت و از سوی دیگر، گفتمان فرهنگی رسمی نظام سیاسی جدید نیز اساساً برآمده از گفتمان معیار بود. بنابراین، تلاقی معرفتی سه‌گفتمان در این دهه، منجر به شکل‌گیری وضعیتی شده بود که ما آن را امنیت فرهنگی می‌نامیم. اگرچه این دهه آستن انواع مختلف تهدیدات امنیتی علیه جمهوری اسلامی ایران بوده است که هر کدام آن‌ها می‌توانستند یک نظام سیاسی مستحکم را تا مرز فروپاشی ببرند، اما پیوستگی و انسجام گفتمانی مردم، نظام سیاسی و معیارهای تاریخی ملت، موجب ناکامی تهدیدات در فروپاشی نظام جمهوری اسلامی ایران شدند.

با وجود این، به نظر می‌رسد پس از جنگ و طی دهه دوم انقلاب اسلامی، به دلایل مختلفی که مجال بحث آن در این نوشتار نیست، سلطه گفتمان معیار بر کنش‌های نسل جاری و کنش‌گران حکومتی کاهش یافت. از این رو، فرایند بازتولید گفتمان معیار که ریشه مشروعیت نظام جمهوری اسلامی ایران به شمار می‌رفت، با موانعی مواجه شد. این امر آغاز شکاف میان سه روند گفتمانی در جامعه ایرانی بود: شکاف میان گفتمان رسمی دولت و گفتمان نسل جاری، شکاف میان گفتمان نسل جاری و گفتمان معیار و شکاف نسبی میان گفتمان معیار با گفتمان رسمی فرهنگی نظام.^۱ این سه شکاف به تدریج زمینه‌ساز تقویت گفتمان‌های رقیب در جامعه ایرانی شدند، به نحوی که نهادهای فرهنگ‌ساز و کنش‌گران نسل زنده که باید در مسیر بازتولید گفتمان معیار جامعه ایرانی گام برمی‌داشتند، اندک‌اندک تحت سلطه گفتمان‌های رقیب (به طور خاص غربی) قرار گرفتند. گسترش نفوذ و تأثیرگذاری گفتمان‌های غربی در این نهادها در ادامه موجب ظهور طیفی از کنش‌گران داخلی زاویه‌دار یا مخالف با جمهوری اسلامی در دهه ۱۳۷۰ شمسی شد که اولین پیامد عینی آن قضایای کوی دانشگاه ۱۳۷۸ بود که خاستگاه گفتمانی آن حتی در مکان بروز آن نیز مشخص است. پس از این واقعه که عملاً نشان‌دهنده ایجاد شکاف گفتمانی در نسل حاضر ملت ایران بود، تداوم گسست گفتمانی ضمن آنکه منجر به تعمیق آن شد، تعداد کنش‌گران و کارگزاران تحت تأثیر گفتمان‌های رقیب را افزایش داد و سرانجام یک بار دیگر در سال ۱۳۸۸ منجر به بحرانی فراگیرتر و عمیق‌تر در امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران شد. این تحلیل به نوبه خود بیانگر جایگاه و نقش امنیت فرهنگی در تجربه عملی کشورداری جمهوری اسلامی ایران است. به باور برخی از تحلیل‌گران، آسیب‌هایی که از ناحیه این دو بحران گفتمانی بر پیکره نظام جمهوری اسلامی وارد شد، حتی در اثر هشت سال هجوم رژیم بعثی نیز ایجاد نشده بود. شکل زیر تأثیر متقابل سه گفتمان معیار، جاری و رسمی بر امنیت ملی ایران طی ۵ دهه اخیر را نشان می‌دهد:

۱. قبادزاده نیز معتقد است در دهه دوم انقلاب، جامعه ایرانی شاهد تغییرات ارزشی است که به ویژه در میان قشر متوسط و با تحصیلات دانشگاهی اتفاق می‌افتد و به تدریج به دلیل عدم تطبیق ارزش‌های نوین با واقعیت‌های محیط سیاسی منجر به شکل‌گیری گسست میان نظام و بخشی از مردم می‌شود (بنگرید به قبادزاده، ۱۳۸۱).



شکل (۳): مطالعه موردی سه گفتمان فرهنگی در ایران معاصر و تأثیر سازگاری و ناسازگاری آن‌ها بر مشروعیت نظام سیاسی

نتیجه‌گیری

هدف این مقاله مفهوم‌پردازی فرهنگ‌پایه از امنیت و ارائه چارچوبی فرهنگی در مورد سازوکار تهدید و تأمین آن است. بر اساس چارچوب ارائه‌شده، فرهنگ بنیان اصلی امنیت در کلیه جوامع و نظام‌های سیاسی به شمار می‌رود و مطالعه موردی بخش قبل نشان می‌دهد این واقعیت، دست کم درباره نظام جمهوری اسلامی ایران صادق است. فرهنگ‌پایه بودن امنیت در نظام جمهوری اسلامی ایران به گونه‌ای است که بنیان‌گذار انقلاب در آخرین کنش نوشتاری خود بهترین راه غارت کشور توسط دشمن را غرب‌زدگی می‌داند و تأکید می‌کند که نجات دانشگاه [و مراکز گفتمان‌ساز] از انحراف، نجات کشور و ملت است (وصیت‌نامه امام خمینی، ۱۳۷۸: ۳۴).

بر اساس مباحث بخش‌های پیشین می‌توان نتیجه گرفت که وضعیت امن برای جامعه یا نظام سیاسی، دست کم در ایران معاصر، با فرضیه ابتدایی نوشتار سازگار است. امنیت نظام

سیاسی در ایران معاصر به شدت با هم‌پوشانی و انسجام گفتمانی میان حکومت و نسل جاری گره خورده؛ به گونه‌ای که در صورت وجود این انسجام، سایر تهدیدات امنیتی کم‌اثر شده و تهدید وجودی و هستی‌شناختی به شمار نمی‌آیند و حتی منجر به تقویت همدلی و پیوستگی ملت و دولت نیز می‌شوند؛ اما فقدان یا ضعف هم‌پوشانی گفتمانی میان مردم و حکومت، حتی در صورت موفقیت حکومت در بعد مادی کشورداری، مشروعیت و تداوم نظام سیاسی را با مخاطره بنیادین مواجه می‌کند.

با توجه به آنکه یکی از انتقادات اولیه نوشتار از آثار پیشین، ضعف در ارائه راه‌کارهای عمل‌گرایانه و سیاست‌گذارانه امنیتی بوده است، به نظر می‌رسد بر اساس چارچوب نظری «نسل، گفتمان و امنیت» بتوان پیشنهادهای عملی مناسبی در جهت سیاست‌گذاری امنیتی ارائه کرد. اولین گزینه سیاست‌گذارانه‌ای که از این چارچوب نظری برمی‌آید، اولویت و اهمیت نقش نهادهای گفتمان‌ساز و کارگزاران جامعه‌پذیری در سیاست‌گذاری امنیتی است. بدین ترتیب، نهادهای دولتی و غیردولتی آموزشی و پرورشی (شامل وزارت آموزش و پرورش، وزارت علوم، وزارت فرهنگ، مؤسسات فرهنگی هنری، صداوسیما و...) نقش مهم‌تر و بنیادی‌تری در تأمین امنیت ملی خواهند داشت. اصل «فرهنگ به مثابه بافتار امنیت‌ساز» این پیامد عمل‌گرایانه را دارد که در سیاست‌گذاری‌های امنیتی، نهادهای آموزشی و پرورشی جایگاهی فراتر و سترگ‌تر از وزارت اطلاعات، نیروی انتظامی یا سپاه پاسداران انقلاب اسلامی داشته باشد. به بیان دیگر، در چنین بافتاری یک آموزگار امنیت‌ساز تر از یک سرباز به شمار می‌رود.

دومین گزینه سیاست‌گذارانه برآمده از این مقاله، گفتمان‌پایه شدن دستور کار نهادهای امنیتی - اطلاعاتی است. منظور از دستور کار گفتمانی، از یک طرف آن است که سازمان‌های امنیتی، عملیات و مأموریت‌های خود را با هدف تقویت و توسعه گفتمان معیار از طریق بازتولید و پویایی آن طراحی و هدایت نمایند. از سوی دیگر، این نهادها، در اقدامات مقابله‌ای خود باید به دنبال شناسایی کارگزاران گفتمان‌های رقیب، شیوه‌های نفوذ گفتمانی آنان بر نسل جاری و مقابله متناسب با تهاجم گفتمانی آنان باشند. البته، نهادها و سیاست‌گذاران امنیتی باید به خاطر داشته باشند که فرهنگ و گفتمان ماهیتی اجتماعی دارند و دست آخر این تعامل اجتماعی درون‌نسلی و بین‌نسلی است که وضعیت ارتباطی سه گفتمان معیار، جاری و رسمی

را تعیین می‌کند. این گزاره، بدان معناست که راه مقابله با تهدیدات گفتمانی در بستر اجتماعی نهفته است. چه بسا برخی از اقدامات مقابله‌ای فیزیکی با کارگزاران گفتمان رقیب، جایگاه و شأن جامعه‌پذیری آنان را افزایش دهد و برخی سکوت‌های اجتماعی، عامل گفتمان رقیب را از ایفای نقش مؤثر در جامعه‌پذیری نسلی باز بدارد. در واقع، سیاست‌گذاران امنیتی باید به این نکته توجه کنند که امنیت نظام جمهوری اسلامی ایران از لحاظ هستی‌شناختی معناگرایانه است. بنابراین، سیاست‌ها و رویه‌های امنیتی برای حفظ و تقویت آن نیز باید متناسب با هستی‌شناسی معناگرایانه تنظیم شود. به بیان دیگر، روش‌شناسی‌های مادی امنیتی (مانند حذف یا زندان) توانایی فهم و ایجاد پیامدهای معنایی را ندارند. برای نمونه، هدف سیاست‌گذاری‌های گفتمانی امنیت ملی آن است که هویت بومی در نسل جاری تقویت شده و استمرار توأم با پویایی گفتمان معیار تضمین شود. از آنجایی که هویت افراد حاصل جهان اجتماعی‌ای است که در آن زندگی می‌کنند (فی، ۱۳۸۴: ۲۵)، سیاست‌گذاران باید به دنبال خلق عرصه‌های اجتماعی باشند که مبتنی بر معیارها، قواعد و ارزش‌های گفتمان بومی است و نسل جاری با قرارگرفتن در این عرصه‌ها، ضمن آنکه در معرض قواعد گفتمان بومی قرار می‌گیرد، طی فرایند جامعه‌پذیری ارزش‌ها و هنجارهای آن را درونی خواهد کرد.

در پایان باید گفت چارچوب ارائه‌شده تا حد قابل دفاعی مشکلات ناشی از فرجام‌شناسی کارکردی و شیء‌وارگی موجود در بسیاری از آثار مشابه را ندارد، چراکه اولاً به جای آنکه از گسست فرهنگی و ارزشی به سمت شناسایی ریشه‌ها و دلایل ناامنی برود، گفتمان‌های فرهنگی و سازگاری و ناسازگاری آن‌ها را عامل امنیت یا تهدید معرفی می‌کند. در ضمن، به جای آنکه بر عاملیت فرهنگ تأکید کند، بر آن است که فرهنگ بافتاری تکوین‌گر است که در قالب آن، گفتمان‌ها و نسل‌های تحت تأثیر آن عامل کنش و کارگزاری‌اند.

منابع

- وثوقی، منصور، نیک خلق، علی اکبر (۱۳۷۵) *میانی جامعه‌شناسی*، تهران: خردمند.
- فرکلاف، نورمن (۱۳۷۹) *تحلیل انتقادی گفتمان*، ترجمه: فاطمه شایسته پیران و دیگران، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
- ویلیامز، مایکل سی. (۱۳۸۹) *فرهنگ و امنیت*، ترجمه روح الله طالبی آرانی و مرتضی نورمحمدی، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- فوکو، میشل (۱۳۹۳) *ایرانی‌ها چه رؤیایی در سر دارند؟*، ترجمه حسین معصومی همدانی، تهران: هرمس.
- جانسون، چالمرز (۱۳۶۳) *تحول انقلابی*، ترجمه حمید الیاسی، تهران: امیرکبیر.
- خسروی، علیرضا (۱۳۹۱) *مکتب امنیتی امام خمینی*، تهران: ابرار.
- نصرتی، علی اصغر (۱۳۹۴) *نظام سیاسی اسلام*، قم: نشر هاجر.
- قاسمی، صفت الله (۱۳۹۱) «بازتولید گفتمان و امنیت پایدار»، *مجموعه مقالات همایش امنیت پایدار*، جلد اول، تهران: دانشگاه امام حسین (ع)، صص. ۵۰۸-۴۸۷.
- عبدالله خانی، علی (۱۳۹۲) *بنیان‌های امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: ابرار.
- ره پیک، سیامک (۱۳۸۷) *تهدیدات قدرت ملی: شاخص‌ها و ابعاد*، تهران: دانشگاه عالی دفاع ملی.
- شریف، محمدرضا (۱۳۸۱) *انقلاب آرام: درآمدی بر تحول فرهنگ سیاسی در ایران*، تهران: روزنه.
- وصیت‌نامه الهی - سیاسی حضرت امام خمینی (۱۳۷۸) مشهد: آستان قدس رضوی.
- تهامی، مجتبی (۱۳۸۴) *امنیت ملی: دکترین، سیاست‌های دفاعی و امنیتی*، تهران: آجا.
- دهقانی فیروزآبادی، سید جلال و وهاب‌پور، پیمان (۱۳۹۲) *امنیت هستی‌شناختی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- علیخانی، علی اکبر، گردآورنده (۱۳۸۲) *نگاهی به پدیده گسست نسل‌ها: رویکردی فلسفی*، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، سیاسی، تاریخی و ادبی به پدیده شکاف نسلی، تهران: پژوهشکده علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی.
- قبادزاده، ناصر (۱۳۸۱) *روایتی آسیب‌شناختی از گسست نظام و مردم در دهه دوم انقلاب*، تهران: فرهنگ گفتمان.

- سبزواری، هادی بن محمد (۱۳۸۳) *اسرارالحکم فی المفتوح و المختتم*، تهران: مطبوعات دینی.
- کدی، نیکی (۱۳۶۹) *ریشه‌های انقلاب ایران*، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: قلم.
- فی، برایان (۱۳۸۴) *فلسفه امروزی علوم اجتماعی با نگرش چندفرهنگی*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران: طرح نو.
- راجر، سایمون (۱۳۹۴) *درآمدی بر اندیشه‌های سیاسی آنتونیو گرامشی: هژمونی، انقلاب و روشنفکران*، ترجمه کاظم شجاعی، تهران: سبزان.
- سیبون، راجر (۱۳۹۳) *بازخوانی نظریه اجتماعی*، ترجمه مسعود دارابی، سعید حقیقتیان و علی میرحسینی، تهران: افکار.
- روحی، نبی‌الله (۱۳۹۰) *امنیت مردم‌نهاد در مدیریت بحران: بررسی موردی کردستان*، تهران: دانشگاه جامع امام حسین (ع).
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۳) *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل‌محمدی، تهران: نی.

- Marshall, Gordon (1998) **Oxford Dictionary of Sociology**, Oxford: Oxford University Press.
- Ritzer, George (ed.) (2007) **The Blackwell Encyclopedia of Sociology**, Oxford: Blackwell Publishing.
- Burnett, Judith (2012) **Generations: The Time Machine in Theory and Practice**, London: Ashgate.
- Laclau, E. and C. Muffe (1985) **Hegemony and Socialist strategy: toward a Radical Democratic Politics**, London: Verso.
- Elder, Glen H. (1974) **Children of the Great Depression: Social change in life experience**, New York: Westview press.
- Mannheim, Karl (1952) **The Problem of Generations**, Accessed at www.history.ucsb.edu, on 2015/12/12.